

فارابی در فلسفه علم، دین و زبان پیشتاز است

شکوری گفت: فارابی مؤسس فلسفه اسلامی به طور عام و فلسفه سیاسی به طور خاص است. وی در فلسفه علم، فلسفه دین، فلسفه زبان پیشتاز است و کتابهای مستقلی در این باره نوشته که در یونان سابقه نداشته است.



شکوری گفت: فارابی مؤسس فلسفه اسلامی به طور عام و فلسفه سیاسی به طور خاص است. وی در فلسفه علم، فلسفه دین، فلسفه زبان پیشتاز است و کتابهای مستقلی در این باره نوشته که در یونان سابقه نداشته است.

به گزارش خبرنگار مهر، فارابی از بزرگترین فلاسفه اسلامی است که فلسفه اش خصوصاً فلسفه سیاسی حتی در دوره معاصر در مغرب زمین خصوصاً توسط فلاسفه ای مانند ریچارد نتون، لئو اشتراوس، محسن مهدی و ... بازخوانی شده است. اخیراً کتاب الملة فارابی که به همت محسن مهدی تصحیح و منتشر شده بود، توسط حجت الاسلام والمسلمین ابوالفضل شکوری ترجمه و به همت انتشارات عقل سرخ منتشر شد.

در گفتگویی با ابوالفضل شکوری به بررسی اهمیت فارابی در فلسفه و گسست او از یونان باستان پرداختیم که در ادامه از نظر شما می گذرد.

***نظر شما در مورد جایگاه و اهمیت فلسفه فارابی در تاریخ فلسفه اسلامی چیست؟**

فارابی بزرگ ترین فیلسوف و حکیم اسلامی و مؤسس و پایه گذار فلسفه اسلامی است. برخی ها به عمد و برخی به تقلید، هویتی مستقل برای فلسفه اسلامی را اذعان ندارند تا تأسیس آن به وسیله فارابی را باور داشته باشند و آن را صرفاً ترجمه و حفظ فلسفه یونان می پندارند که بعد از حفظ و حراست توسط مسلمانان در سده های تاریک اروپایی، بعد از جنگ های صلیبی و با ترجمه آثار ابن رشد، ابن سینا و دیگران به زبان لاتین، مجدداً از جهان اسلام به اروپا راه یافته و موجب شکوفایی تمدن غرب و پیدایش عصر روشنگری و رنسانس شده است.

بنده فارابی را مؤسس فلسفه اسلامی به معنای عام و پایه گذار فلسفه سیاسی به معنای خاص آن می دانم کسانی که هم متن اصلی فلسفه یونان، مانند آثار افلاطون، ارسطو، فلوطین و دیگران و هم متون حکمی و فلسفی مسلمانان را در آثاری از فارابی، عامری، ابن سینا، سهروردی، ابن عربی، ملاصدرا و دیگران می شناسند، معتقد به اصالت و هویت ممتاز و مستقل فلسفه اسلامی هستند. ضمن اینکه فیلسوفان اسلامی پیشافارابی مانند کندی و شاگردانش را از نظر دور ندارند، فارابی را مؤسس و پایه گذار اصلی فلسفه اسلامی به معنای جامع کلمه می دانند.

بنده نیز چنین عقیده ای دارم و فارابی را مؤسس فلسفه اسلامی به معنای عام و پایه گذار فلسفه سیاسی به معنای خاص آن می دانم و این را از مباشرت طولانی و مطالعه بلندمدت آثار او و تدریس و تحقیق آنها به دست آورده ام.

***محسن مهدی چه جایگاهی را برای کتاب الملة قائل بوده که دست به تصحیح و انتشار این اثر زد؟**

محسن مهدی معتقد بوده است کتاب الملة فارابی به ویژه در بابا فلسفه سیاسی اثر کلیدی این فیلسوف است و در واقع هم چکیده ای از فلسفه او و هم مدخلی برای فلسفه عمومی و سیاسی او می باشد. به ویژه برخی از کتابهای اساسی و اصلی فارابی در باب فلسفه سیاسی مانند السياسة المدنية یا مبانی الموجودات، آرا اهل المدينة الفاضلة، التنبيه على سبيل السعادة و کتاب الحروف او، بدون پیش مطالعه رساله کتاب الملة به صورت دقیق برای همگان قابل فهم نمی باشند. بنابراین این کتاب در فارابی شناسی جایگاه ممتاز و کلیدی دارد که متأسفانه معمولاً از آن غفلت شده یا می شود.

***گسست فارابی از یونان را در این اثر و آثار دیگر او چگونه می توان نشان داد؟**

فی المثل مقایسه و تطبیق دادن دو اثر اصلی ارسطو و فارابی در الهیات و متافیزیک، یعنی کتاب متافیزیک و مابعدالطبیعه ارسطو و کتاب فصوص الحکمه فارابی نشان می دهد که الهیات و متافیزیک این دو فیلسوف کاملاً مستقل و جدای از یکدیگرند. فلسفه یونان از جمله افلاطون و ارسطو، مباحث پراکنده ای درباره فلسفه زبان در لا به لای آثارشان داشته اند، ولیکن موفق به تدوین چنین دانشی نشدند، اما با ملاحظه آثار فارابی در این باره، از جمله کتاب الحروف و

الفاظ المستعمله فی المنطق نشان می دهد که فارابی مؤفق به تدوین مبانی، مسائل و قواعد اصلی چنین دانشی شده و در این باره مقلد یونان نبوده است.

در یونان فلسفه علم تدوین نشده بود، فارابی با نگارش کتاب احصاء العلوم، این هدف بزرگ را عملی کرد. یونانیان اثر مستقلی در مورد فلسفه دین ندارند، در حالی که فارابی با نگارش کتاب الملة و بحث های دیگر در آثار دیگرش، فلسفه دین را برای نخستین بار وضع و تأسیس کرد. فارابی فیلسوفی نبوت باور و اندیشه هایش وحی محور است، اما فلاسفه یونان چنین نیستند. اگرچه از رساله آپولوژی (دفاعیات سقراط) و نیز کتاب جمهوری افلاطون و برخی از آثار ارسطو و دیگر فیلسوفان یونانی این نکته نتیجه می شود که آنان نیز وحی باور بودند، اما فلسفه هایشان وحی محور نیست و این تفاوت جوهری فلسفه یونان و فلسفه اسلامی است.

*سقراط در دفاعیات طوری صحبت می کند، انگار حکیم الهی یا پیامبر صحبت می کند. این امر به خوبی مشهود است، به نظرم سقراط پیامبر بوده، اگر هم نبوده یک مرد الهی و وارسته مثل لقمان حکیم بوده است. نظر شما در این باره چیست؟

عده زیادی از گذشتگان و علما و فیلسوفان قدیمی ما عقیده داشتند که سقراط پیامبر بوده است، از جمله سهروردی و حتی در بعضی جاها ابن سینا اشاراتی دارد که از آن فهمیده می شود که اساس اندیشه های سقراط و افلاطون، و حیانی بوده است و با اندیشه ورزی جزئیات آن را تکمیل می کردند.

از رساله آپولوژی (دفاعیات سقراط) و نیز کتاب جمهوری افلاطون و برخی از آثار ارسطو و دیگر فیلسوفان یونانی این نکته نتیجه می شود که آنان نیز وحی باور بودند، اما فلسفه هایشان وحی محور نیست و این تفاوت جوهری فلسفه یونان و فلسفه اسلامی است

سقراط و افلاطون هم معادباور بودند، آخر کتاب جمهوری را ببینید، مشاهده می کنید مثالی که افلاطون می زند، می گوید بعد از مرگ، عدم و نابودی نیست، بلکه بعد از مرگ، روح زنده است و باید پاسخگوی اعمال دنیوی اش باشد که این اعتقاد همان معادباوری است، اما چون برخی از نظرات هم دارند؛ مخصوصاً افلاطون در بعضی جاها، بدون توجیه نمی توان گفت که این نوع نظرات می تواند و حیانی باشد، مثلاً نظر اولی که افلاطون داشته که بعداً از آن برگشته مثل «اشتراک زنان بین نخبان و سران نظامی»، چندان شباهت به آموزه های و حیانی ندارد، ولی در مجموع مردان الهی بودند. به احتمال قوی، سقراط پیامبر هم بوده است. خودش هم می گوید: اندیشه هایم از الهامات است.

*یکی از نقش های مهم فارابی روشن سازی مابعد الطبیعه ارسطو برای ابن سیناست. این داستان مشهور است که ابن سینا چهل بار کتاب مابعدالطبیعه ارسطو را خواند و آن را از حفظ بود اما متوجه آن نشد تا اینکه کتاب اغراض مابعدالطبیعه ارسطو از فارابی را خواند. در اینجا دو نکته نهفته است؛ اول اینکه فارابی تیزهوشی را نشان داد و پیش بینی کرد که اگر کسی بخواهد کتاب مابعدالطبیعه ارسطو را بخواند به این مشکل برخورد می کنند، همان طور که نابغه شرق شیخ الرئیس برخورد، اگر چنین کسی به این مشکل برخورد، پس هر کسی این کتاب را می خواند به این مشکل برمی خورد. بنابراین اغراض را نوشت. نکته دوم این است که ابن سینا به چه مشکلی برخورد بود که مابعدالطبیعه را نفهمیده بود، اگرچه آن را از بر بود یا به عبارت دیگر در اغراض چه بود، که مشکل او را حل کرد. ابن سینا در زندگی نامه اش اشاره ای به این مشکل نمی کند. شما می توانید این موضوع را حدس بزنید یا دیدن اغراض؟! گویا ابن سینا مدتی از فلسفه کناره گیری کرده بود با نفهمیدن مابعدالطبیعه ارسطو و بعد از خواندن اغراض، دوباره به فلسفه بازگشت؟!

کتاب اغراض مابعدالطبیعه ارسطو، از فارابی تقریباً پنج شش صفحه بیشتر نیست، یعنی در واقع یک مقاله است، یعنی در واقع یک کتاب به معنای واقعی نیست. به فارسی هم ترجمه شده است. در مجموعه ای از آثار فارابی که به فارسی ترجمه شد، این رساله هم ترجمه شده است. بنابراین کتاب حجیم و سنگینی نیست که کلمه به کلمه متافیزیک ارسطو را توضیح داده باشد، پس چگونه توانست مشکل ابن سینا را حل کند و راهنمای او باشد. چه چیزی بوده که ابن سینا نمی دانسته و با خواندن این کتاب، مابعدالطبیعه ارسطو را فهمیده است. اسم کتاب اغراض مابعدالطبیعه است، یعنی هدف های کتاب مابعدالطبیعه ارسطو. منظور از اغراض همان اهداف است، یعنی کتاب مابعدالطبیعه ارسطو دنبال چه چیزی است؟ دنبال اثبات چه چیزی و دنبال رد چه چیزی است؟ هر کتاب و مقاله ای باید چیزی را اثبات و یا چیزی رد کند.

ابن سینا، متافیزیک را خوانده بود، آن طور که شاگردش ابوعبید جوزجانی در مصاحبه با ابن سینا برای زندگی نامه او تدوین کرده است، ابن سینا می گوید: چهل بار این کتاب را خوانده بود و کلمات آن را از بر بودم، اما نمی دانستم ارسطو در این کتاب به دنبال چیست و می خواهد چه چیزی را ثابت کند، چون این کتاب خیلی پیچیده است و در واقع یادداشت

های ارسطو بوده، خودش آن را ننوشته بود، حتی اسم گذاری آن هم از دیگران است، یعنی کتابی که بعد از کتاب طبیعت باید خوانده شود. کسانی که آثار ارسطو را تدوین می کردند، این گونه اسم گذاری کردند، اصلاً نامی نداشت.

مجموعه مقالاتی برای تدریس بود. یادداشت هایی بود که ارسطو نوشته بود و از آنها برای تدریس استفاده می کرد، کسانی اینها را در کنار هم قرار دادند که اتفاقی متافیزیک یا مابعدالطبیعه نامیده شد، فصول مختلف اش در ظاهر چندان ارتباطی با هم ندارند و لذا فهمیدن هدف این کتاب سخت و دشوار بود، یعنی ابن سینا نفهمید که هدف این کتاب چیست و می خواهد چه چیزی را ثابت کند می خواهد خدا را اثبات کند یا می خواهد خدا را رد کند. برای توحید می خواهد استدلال بیاورد. هیچکدام از اینها مستقیماً در این اثر نیامده است. ابن سینا حتماً از خودش پرسید که ارسطو این کتاب را برای چه چیزی نوشته است، این اثر که هیچ وضوحی ندارد، هیچ هدف مشخصی را در مقدمه و ... بیان نکرده و لذا ابن سینا هدف این کتاب را نمی فهمید. با خواندن مقاله کوتاه اغراض مابعدالطبیعه نوشته فارابی مشکل او حل شد. به قول شما فارابی شاید تیزهوش تر از ابن سینا بوده و یا در آثار ارسطو مسلط تر از ایشان بوده، فارابی فهمید و پیش بینی کرد اگر کسی این اثر را بخواند متوجه نمی شود، پس این کتاب را نوشت.

*اخیراً کتابی در مورد ابن سینا منتشر شده، اتفاقاً چیزهایی که در زندگی نامه ابن سینا مورد مناقشه هست و می توان استدلال کرد که بیشتر تهمت به ابن سینا است تا واقعیات زندگی او، اما در این اثر بدون بیان شک و تردید، این اتهامات را به ابن سینا چسبانده و واقعیت پنداشته است! نظر شما در مورد این گونه تهمتها به ابن سینا چیست؟

من این کتاب را ندیدم و بنابراین نمی توانم در این مورد نظر بدهم. راجع به این گونه مطالب به صورت کلی نظر داده ام. کتابی به نام «راه اصفهان» وجود دارد که سال ها پیش این اثر را خواندم، در واقع زندگی نامه ابن سیناست و خواسته سیره و روش و منش ایشان را تبیین کند. نویسنده ای خارجی آن را نوشته بود و به فارسی ترجمه شده بود. این اثر همین تهمت هایی که شما گفتید را به صورت غلیظ تکرار کرده بود. رساله دکترای من در مورد فلسفه ابن سینا بوده که به صورت کتاب با عنوان فلسفه سیاسی ابن سینا و تأثیر آن بر ادوار بعدی منتشر شده است.

علاقه مندان می توانند به این اثر مراجعه کنند، جواب این تهمتها را در بخش اول این کتاب به صورت بسیار مستند، عقلانی و مستدل دادم، مثلاً در تهمتها به ابن سینا هست که ایشان مشروب می خورده است؟ آیا مشروب می خورده یا معجون می خورده است؟ یعنی خمر می خورده یا نوشابه مقوی می خورده است؟ یا یکی از تهمت ها این است که ایشان زن باره بوده است؟ آیا این موضوع واقعیت دارد یا نه؟ و ... سعی کردم در کتاب فلسفه سیاسی ابن سینا در بخشهای اول و مقدماتی به این شبهات پاسخ بدهم. مسلماً اینها واقعیت ندارد.